

تهذیب نفس از اوجب واجبات است



آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: چه کسی می‌تواند بگوید من ریشه حسادت را از دل کندم و حسود نیستم و رأفت و مهربانی بر دل من حکمفرما شده است؟ این مشکل است و کار می‌خواهد و به قول حضرت امام(ره) شبانه روزی جگر می‌خواهد.

آیت الله مظاهری در درس اخلاق اخیر خود گفت: چه کسی می‌تواند بگوید من ریشه حسادت را از دل کندم و حسود نیستم و رأفت و مهربانی بر دل من حکمفرما شده است؟ این مشکل است و کار می‌خواهد و به قول حضرت امام(ره) شبانه روزی خون جگر می‌خواهد.

اجازه دهید مقداری درباره قضیه امام جواد صحبت کنم. و بحث هفته گذشته انشاء الله بماند برای هفته آینده، و با اجازه شما ثواب جلسه اخلاق را هدیه می‌کنیم خدمت امام جواد«ع»؛ و امیدواریم امام جواد از ما قبول کنند و نظر لطفی به جلسه عنایت کنند و با لطف ایشان از جلسه بیرون رویم.

رذایلی جمع شد و امام جواد شهید شدند. از همین جا باید پی ببریم که تهذیب نفس از اوجب واجبات است. البته مشکل است، اما از اوجب واجبات است. اگر صفت رذیله‌ای بر انسان حکمفرما باشد، این صفت رذیله انسان را جهنمی می‌کند. این صفت رذیله انسان را عاقبت به شر می‌کند و نمی‌گذارد عاقبت بخیر شود. قرآن نمونه‌هایی در این باره یادآور می‌شود. تاریخ ما هم یا روایات اهل بیت«ع» پر از این ادعای من است.

قرآن کریم در سوره والشمس یازده قسم می‌خورد و نظیرش را درجایی نداریم که برای مطلبی یازده قسم خورده باشد. یعنی سوره منحصر به فرد است و یازده قسم خورده است و بعد از یازده قسم، پنج-شش تأکید دارد و بر روی هم هفده یا هیجده تأکید می‌شود. سپس می‌فرماید:

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» [1] رستگاری فقط و فقط از کسی است که درخت رذالت را از دل کنده باشد و درخت فضیلت را به جای آن غرس کرده باشد و بارور کرده باشد. در دل چنین کسی شجره طیبه قرآن موجود شود.

«أَمْ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أَكْثَرًا كُلِّ حِينٍ يَدًا رَءِيًّا» [2]

ده - هفده تأکید برای تهذیب نفس و ده - هفده تأکید برای اینکه اگر شجره طیبه قرآن در دل نباشد، بدبختی و شقاوت و رذالت است، هم در دنیا و هم در آخرت.

گرچه قرآن همه چیز دارد: «وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَاسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» [3]؛ اما اگر بخواهیم اسم روی این کتاب بگذاریم، خود قرآن اسمش را کتاب اخلاق گذاشته است: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» [4]

پغمبر اکرم«ص» نیز یک معلم آموزشی و یک معلم پرورشی است. این کتاب اخلاق، این کتاب علم، یازده قسم و چندین تأکید دارد و می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَاها وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» رستگاری فقط آنست که انسان مهذب باشد و بدبخت و شقی است و عاقبت به‌خیر نیست کسی که صفت رذیله‌ای در دل او حکمفرما باشد.

قضیه امام جواد«ع» شاهد سوره والشمس در قرآن است. همه اینها که در شهادت امام جواد شرکت کردند، امام جواد را می‌شناختند. مصداق کامل «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» [5] را در زمان امام جواد، امام جواد می‌دانستند. یکی از آنها را نمی‌توان پیدا کرد که این علم را نداشته باشد. معتصم می‌دانست که امام جواد، امام است. خوب می‌دانست که اگر فضیلت را مجسم کنند، امام جواد می‌شود. اما به خاطر حب به ریاست، امام جواد را شهید کرد. آنکه می‌خوانیم: «آخِرُ مَا يُخْرِجُ عَنْ قُلُوبِ الصَّدِيقِ حُبُّ الْجَاهِ». ممکن است انسان متقی باشد، اما باز ریاست طلب باشد. ممکن است انسان به مقام ورع رسیده باشد و بالاتر اینکه به مقام صدیق رسیده باشد، اما هنوز ریاست طلب باشد، و این ریاست طلبی معتصم را درست می‌کند که دانسته امام جواد را می‌کشد.

یحیی بن اکثم از علماست و در آن زمان همه روی او حساب می‌کردند. درباری و قاضی القضاات بود و همه روی او حساب می‌کردند و به راستی فهمیده و دانا بود، اما حسود بود. حسادتش گل کرد و امام جواد را شهید کرد. یک پیرمردی که پایش لب گور است، اما امام را می‌کشد. یحیی بن اکثم خوب حضرت جواد را می‌شناخت. در آن جلسه‌ای که دست دزد را به امر امام جواد بریدند و در آن جلسه با او مخالفت کردند و با امام جواد موافقت کردند، حسادت او گل کرد. حکم خدا جاری شده، اما این روی آن فتوا نداده است. بالاخره صبر کرد تا قضایا تمام شود و سر و صداها بخوابد تا حرفش نفوذ داشته باشد. روزی وقت گرفت و پیش معتصم آمد و گفت می‌دانم از این حرفم جهنمی می‌شوم، اما چون رفیق تو هستم، باید به تو بگویم و چون نان خور تو هستم باید به تو بگویم و با این فتوایی که امام جواد داد و تو قبول کردی، تشیع را میوه دار کردی و ضرر به عامه زد و اما بالاتر از اینها، ضرر به ریاست خودت زد؛ برای اینکه می‌دانی که شیعیان امام جواد را امام می‌دانند. گفت از من گفتن بود و تو هرکاری خواستی بکن و حس کرد که کار خودش را کرد.

به قول حضرت امام خمینی«ره» چهل سال خون جگر می‌خواهد تا انسان حسود نباشد. مگر می‌شود به این سادگی درخت رذالت را کند؟! چه کسی می‌تواند ریشه درخت رذالت را بکند؟! قرآن می‌گوید نمی‌شود مگر اینکه معلم انسان خود خداوند باشد.

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَمَا رَزَقَنَا مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُرْزِقُ مَنْ يَشَاءُ» [6]

آیه خیلی کمر شکن است و می‌فرماید: اگر به راستی خدا را معلم اخلاقت کردی، می‌توانی مهذب شوی و درخت رذالت را از دل بکنی و الا «مَا رَزَقَنَا مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا». این آیه سه - چهار تأکید دارد که نمی‌شود، بلکه باید خدا معلم اخلاق باشد و تقوای حسابی می‌خواهد و گریه‌هایی در دل شب می‌خواهد و به راستی تهذیب نفس می‌خواهد؛ همین که از اوجب واجبات است و هیچکدام به آن اهمیت نمی‌دهیم.

این جلسه به راستی جلسه مقدسی است، اما چه کسی می‌تواند بگوید من ریشه حسادت را از دل کندم و حسود نیستم و رأفت و مهربانی بر دل من حکمفرما شده است؟ این مشکل است و کار می‌خواهد و به قول حضرت امام شبانه روزی خون جگر می‌خواهد. یا چه کسی می‌تواند بگوید من پول دوست نیستم؟! یا بگوید اگر پول جلو بیاید، نمی‌تواند مرا گول بزند و مرا ببرد؟ لذا یحیی بن اکثم به درک اسفل رفت و تا خدا خدایی می‌کند، عذابش رو به شدت است. یک حرف بیشتر نزد، اما آن حسادت گل کرد و حرف نفوذ کرد و معتصم تصمیم گرفت و چند روز بعد امام جواد را شهید کرد.

یک بار آیت الله مرعشی نجفی در جلسه می‌گفت: آنکه الاغش در خانه خودمان خوابیده است. چه کسی می‌تواند بگوید من حسود نیستم؟! یا پول پرست نیستم یا ریاست طلب نیستم یا خودخواه نیستم؟!

ام الفضل با ولعی و به زور با امام جواد «ع» ازدواج کرد، البته به خاطر ریاستش و همین طور هم شد و این ازدواجی که به زور روی دست امام جواد گذاشتند، موجب شد که بحران‌ها علیه مأمون بخوابد. بعد از اینکه هارون به درک واصل شد و قضیه امین و مأمون جلو آمد و مأمون برادرش امین را کشت و با وضع بدی سرش را درب خانه آوردند و مدت‌ها این سر در خانه سلطنتی بود و بالاخره بحران‌ها درست شد و این قضیه ازدواج امام جواد بحران‌ها را خواباند. یعنی مأمون امام جواد را خوب می‌شناسد و هم حکومت بر دل مردم را خوب می‌داند و هم علم و امامت و تقوای امام جواد را می‌داند و بالاخره مأمون می‌داند اگر فضیلت مجسم شود، امام جواد می‌شود. ام الفضل هم می‌داند، لذا خیلی خوشحال است که عقدش را امام جواد می‌خواند و مهریه‌اش نیز مهرالمثل است، یعنی همان مهریه حضرت زهرا «س»، پانصد درهم. خیلی هم خوشحال است که توانسته زن امام جواد شود و عروس حضرت زهرا شود. اما امام جواد، امام هادی را می‌خواهد و ام الفضل نمی‌تواند مادر امام هادی شود. آقا امام جواد به مدینه آمدند و ازدواج کردند، ام الفضل ناگهان متوجه شد که هوو پیدا کرده است، آنگاه حسادتش گل کرد و حسادت موجب کینه برای ام الفضل شد. صفات رذیله اینگونه است که گاهی انسان را می‌خورد و گاهی شعله‌ور است و انسان را می‌سوزاند و گاهی آتش زیر خاکستر است و نمی‌سوزاند، اما زمینه می‌خواهد تا شعله‌ور شود. لذا حسادت او گل کرد. آن زن در مدینه چه ربطی به ام الفضل داشت و ازدواج امام جواد چه ربطی به دختر شاه داشت؟ آقا امام جواد هم مواظب بودند که هم ام الفضل را نگاه دارند و هم مادر امام هادی را.

روایت داریم کسی در پیش پیغمبر خیلی تعریف زنش را می‌کرد. پیغمبر اکرم فرمودند: اسم هوو بیاور و ببین چگونه است؟ بالاخره حسادت یا کینه ام الفضل گل کرد، آنگاه برادرش در مجالس علیه امام جواد، ام الفضل را تحریک می‌کرد و بعضی اوقات او را به گریه می‌انداخت، اینکه تو دختر خلیفه‌ای مانند مأمون هستی و امام جواد قدر تو را ندانست و ببین چطور شده یک زن معمولی را هووی تو کرده است؛ و از این حرف‌های بچه‌گانه می‌زد. کم کم این کینه، کینه شتری شد، و جعفر بن مأمون توانست کار خودش را بکند و واسطه کرد بین خودش و بین معتصم و ام الفضل و اینکه ام الفضل آقا را شهید کند. حال آقا را شهید کرده است، چرا اینگونه کرد؟! وای به صفات رذیله اگر گل کند و وای به کینه توزی‌ها اگر تحریک شود.

به قول جرداق که با اشاره به شهادت امیرالمؤمنین «ع» یک جمله دارد و جمله شیرینی است، می‌گوید: انسان گاهی می‌رسد به اینجا که ولی خدا را در خانه خدا قربه‌الی‌الله می‌کشد.

به امام جواد زهر داد و مواجه با امام جواد هم شد و امام جواد فقط به او گفتند: چرا؟! و بدان که عاقبت به‌خیر نمی‌شوی! بیرون آمد و در اتاق را بست تا آقا امام جواد شهید شوند و کسی نفهمد و بعد از شهادت به مردم بگوید. آنگاه ناله امام جواد بلند شد. این ترسید که نکند کاری که کرده خنثی شود، هوچی بازی درآورد. وقتی صفت رذیله گل کند، هرچه بتواند می‌کند. فرقی هم نمی‌کند که حسادت باشد یا کینه توزی باشد یا ریاست طلبی باشد. به قول آن آقا حاضر است در ریاست طلبی دو ثلث جهان را بکشد برای اینکه بر یک ثلث جهان دیگر ریاست کند. قضیه امام جواد نیز همین‌طور شد. ام‌الفضل زن‌های کنیزه را تحریک کرد و بنا کردند یک جشن گرفتند و در همین هوچی بازی‌ها و جشن‌ها، آقا امام جواد را شهید کرد. یعنی ام الفضل ناگهان متوجه شد که صدای این مظلوم خاموش شد. ناگهان متوجه شد که آقا امام جواد از دنیا رفت.

یک جمله دیگر هم نقل می‌کنند و من نمی‌دانم این جمله درست باشد یا نه، اما این را می‌دانم که اگر کسی صفت رذیله‌ای داشته باشد، تا آخر می‌رود و تا هرکجا بشود، جلو می‌رود؛ برای اینکه آن صفت رذیله را ارضا کند. من این جمله را نمی‌دانم و امیدوارم این‌طور نشده باشد. می‌گویند: امر کرد به کنیزک‌ها که بدن جوادالائمه را بر لب پشت بام بیاورند و در کوچه بیندازند. شیعیان متوجه شدند و با آن عظمت بدن امام جواد را دفن کردند. لذا همه ائمه طاهرين، از سقیفه بنی ساعده بگیر تا غیبت صغری و کبرای امام زمان، پیغمبر اکرم و همه ائمه طاهرين فدای صفت رذیله شدند. حال قرآن با آیاتی مثل «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ رَزَاكَهَا وَ قَدْ حَابَ مَنْ دَسَاها» و آن روایات و تاریخ باید معلم ما باشند که ما روی صفات رذیله کار کنیم و اگر کسی بگوید صفت رذیله ندارم، جاهل به جهل مرکب است و این جهل مرکب از هر صفت رذیله‌ای بدتر است. باید بدانیم صفت رذیله داریم و باید بدانیم اگر رها کنیم، روز به روز ریشه‌دار می‌شود و به موقع خود کارکن می‌شود، آنگاه ما را عاقبت به شر می‌کند.

همه باید بدانیم هرکسی به هرکجا رسید، در اثر این فضیلت است: «تَوَتَّى أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَذْنُ رَبَّهَا» [7] و باید در صدد باشیم

لاأقل در شبانه روز دو سه ساعت به فکر این باشیم که درخت رذالت را بکنیم و به جای آن درخت فضیلت غرس کنیم و کار کنیم و میوه دار کنیم و از میوه آن هم خود استفاده کنیم و هم دیگران استفاده کنند.

.....

پی نوشتها

[1] . الشمس، 9_10

[2] . إبراهيم، 24 - 25

[3] . الأنعام، 59

[4] . الجمعة، 2

[5] . الأنعام، 124

[6] . النور، 21

[7] . إبراهيم، 25